

باسمه تعالی

دلیل محقق خوئی برامکان ترتب

محقق خوئی بعد از بیان مقدماتی که در مسأله ترتب فرمودند، ادله‌ای را برای امکان ترتب اقامه نموده‌اند. دلیل اولی که بیان نموده است تمسک به وجدان است. ایشان می‌فرمایند: از نظر وجدان هیچ استحاله در امر طولی به ضدان وجود ندارد و اشکالی ندارد که مولا به عبد خود چنین امر کند: «أزل النجاسة عن المسجد و ان عصیت فَصَلَّ» وجداناً مشکلی در مسأله ترتب نیست.

بعد می‌فرماید: برای اینکه فهم وجدانی روشن شود یک برهان آنی هم می‌توان آورد که از وقوع معلول، علت را کشف کرد. برای امکان ترتب، برهان لمّی هم می‌توان اقامه کرد که نشان دهنده این است که ترتب از نظر مناط هیچ مشکلی ندارد.

برهان آنی بر امکان ترتب

دلیل آنی این است که الی ماشاءالله اوامر ترتبی در عرف و شرع وجود دارد، و زمانی یک چیزی مصداق داشت و واقع شد، کاشف از این است که علاوه بر اینکه محذوری ندارد، بلکه علت آنها محقق است که معلول محقق شده است. خیلی از دستورات موالی عرفی به عبید خود یا درخواست‌های پدر از فرزند به صورت ترتبی است. مثلاً مولی به عبد خود دستور می‌دهد «برو فلان کار را بکن و اگر نمی‌کنی فلان کار را بکن» و این‌ها شواهدی بر صحت وجدانی ترتب است. در اوامر شرعی نیز اوامر ترتبی وجود دارد مثلاً اگر اقامه ده روز برای شخصی ضروری بود، اگر علم دارد که ده روز می‌ماند قصد اقامه واجب است حال اگر تا موقع زوال، قصد اقامت نکند نمی‌تواند روزه

بگیرد و لذا اگر کسی دانست که ده روز می ماند و قبل از زوال قصد ده روز کرد و مفطری انجام نداد، روزه بر او واجب است و همچنین اگر ده روز ماند و قصد اقامت نکرد، نمازش رانمی تواند تمام بخواند، فقط فرق روزه و نماز این است که اگر بعد از زوال قصد اقامت کرد، نمی تواند روزه بگیرد ولی نماز را باید تمام بخواند. اینجا مامور به قصد اقامت است و اگر تا قبل از زوال قصد اقامت کرد در صورت عدم انجام مفطر، روزه برای او واجب است و اگر قصد اقامت نکرد، افطار بر او واجب است. پس در اینجا یک خطاب ترتبی درست شده است یعنی «یجب علیک قصد الاقامه، ان عصیتَ فعلیک الافطار» و ترتب نیز به این معنا است که یک تکلیف اهم واجب است مطلقا و تکلیف مهم، مقید به عصیان اهم است مانند «یجب علیک الإزالة مطلقا و إن عصیتَ فعلیک الصلاة». و لذا مفصل در عبارت کفایه و اصول فقه بیان شد که اوامر در ترتب طولی هستند و به قول مرحوم مظفر این که طلب ضدین در آن واحد محال است طلب محال نیست بلکه طلب جمع ضدین محال است و در ترتب جمع ضدین نیست بلکه دومی مشروط به عصیان اولی است، وجدان هم همین را می گوید و اگر به مصادیق شرعی مراجعه کنید ملاحظه خواهید کرد که ترتب اشکالی ندارد و آن واحد به طلب ضدین می خورد و اگر طلب ضدین درونش طلب جمع بین ضدین نباشد اشکالی ندارد. درون مثال شرعی که بیان شد شارع در آن واحد طلب ضدین می کند، طلب اول قصد اقامت مکلف است و طلب دوم این است که اگر قصد اقامت نکرد باید افطار کند. البته قبل از زوال باید قصد اقامت کند و اگر قصد اقامت نکرد یعنی معصیت کرد باید افطار کند. از طرفی در صغریات عرفی، این کار را انجام می شود و در عرف طلب ضدین می کنند ولی نه به معنای طلب ضدین که هر دو را با یکدیگر بخواند. این دلیل وجدانی و یک برهان اِنّی بر اینکه وقوع شی ادلّ دلیل علی امکان شی است. و بحث ما سر امکان ترتب است و امکان ترتب که درست شود اثباتش دلیل نمی خواهد.

برهان لمّی بر امکان ترتب

محقق خوئی می‌فرماید: قبل از بیان برهان لمّی باید چند جهت تذکر داده شود تا ریشه استحاله‌ای که در کلام بعضی بزرگان مانند مرحوم آخوند وجود دارد معلوم شود.

یک جهت از جهاتی که باید در ترتب بیان شود این است که آیا اگر طلب ضدین در آن واحد بکند به گونه‌ای که اجتماع ضدین را نخواهد، استحاله دارد یا نه؟ جهت اول این است که واجب اهم و مهم سه حالت دارند یا هر دو آنی هستند یا اهم آنی است و مهم تدریجی است و یا هر دو تدریجی هستند و عمده بحث درباره‌ی حالت سوم است. اگر واجب اهم آنی باشد آن اول که گذشت قطعاً امر به اهم به خاطر معصیت ساقط است مانند انقاز غریق، ولی ازاله آنی نیست زیرا زمان، موضوع آن را منتفی نمی‌کند، ازاله فوری است ولی آنی نیست لذا موضوع ازاله باید به تدریج محقق شود و مکلف باید کم‌کم نجاست را شستشو کند طهارت محقق شود ولی در نجات غریق اگر تاخیر کند، غریق فوت می‌کند یا در حریق و خاموش کردن آتش، زمان موضوع را از بین می‌برد پس اگر اهم آنی بود مانند حفظ سوزاندن قرآن، یا نجات غریق، تصحیح امر به مهم به ترتب نیاز ندارد مگر اینکه کسی بخواهد مهم را در آن اول انجام بدهد. زیرا در همان آن اول ترتب نیاز است ولی در آن دوم موضوعاً منتفی شده است غریق غرق شده است پس دیگر امر به اهم نداریم که فعلیت مهم متوقف به عصیان اهم شود بلکه که اهم از بین رفته است و دیگر موضوع ندارد. پس خطاب ترتب در جایی حیاتی است که مشکل امر به مهم درست نشود مگر به واسطه خطاب ترتبی. وقتی اهم آنی باشد برای درست کردن امر مهم آنی یا تدریجی در آن اول نیاز به ترتب داریم، مثلاً اگر دو نفر که یکی از اولیا خدا و دیگری مسلمان دیگری است در حال سوختن باشند اهم که نجات ولی خدا است فعلیت پیدا می‌کند و مهم فعلی نمی‌شود و برای فعلیت مهم در آن اول نیاز به ترتب است یا برای فعلیت مهم تدریجی در آن

اول نیاز به ترتب است. پس اگر اهم آنی باشد مهم نیز واجب آنی باشد برای فعلیت مهم نیاز به ترتب است و اگر مهم تدریجی باشد در صورت انجام مهم در آن دوم نیاز به ترتب نیست زیرا موضوع اهم در آن دوم منتفی شده است. ترتب در جایی خیلی حیاتی است که اهم و مهم تدریجی باشند مانند ازاله نجاست از مسجد که تدریجی است به این معنا که زمان مفوت موضوع آن نیست و صلوات هم موسع است. اگر اهم تدریجی باشد این جا محط درگیری ترتب است. در اینجا (می خواه دکلام آخوند را تصحیح کند) وقتیکه می شود مهم مشروط به معصیت اهم است آیا منظور این است که معصیت اهم در آن اول شرط فعلیت امر به مهم در آن دوم است - که اگر این مورد نظر باشد اشکال مرحوم آخوند به ترتب وارد است - یا منظور از مشروط بودن مهم به معصیت اهم، معصیت استمراری اهم تا تحقق آخرین جز مهم است؟ منظور کدام است؟ یک واجب اهم به نام ازاله و یک واجب مهم به نام صلوات وجود دارد؛ اگر مکلف، در آن اول ازاله را معصیت کند باز ازاله باقی است و فوت نشده است و ازاله آنی نیست تا با گذشت زمان موضوع آن منتفی شود بلکه ازاله تدریجی است و اگر شرط امر به صلوات، معصیت ازاله در آن اول باشد، آن دوم هم صلوات و هم ازاله مطلق هستند، صلوات به دلیل اینکه شرطش محقق است مطلق است و ازاله هم که از اول مطلق بوده است مثل حج که در صورت تحقق استطاعت، واجب مطلق است؛ اگر این گونه شد اشکال مرحوم آخوند به اینکهدر ترتب، امر به ضدین فعلیت پیدا می کند وارد می باشد زیرا در آن ثانی دو امر به ضدین به معنای هم اجتماع ضدین است زیرا مهم فقط مشروط به معصیت آن اول است و تقید به معصیت آن دوم نشده است و امر به صلوات، مقید به معصیت استمراری نشده است بلکه فقط مقید و مشروط به معصیت در آن اول است. و کسانی که می گفتند طلب ضدین در آن واحد محال است به طور یقین مرادشان این صورت است و لذا اشکال دوم مرحوم آخوند که تحقق عقابین بود نیز این جا هست، زیرا طلبین فعلیین در آن ثانی و در آن ثالث و رابع و خامس نسبت به ضدین وجود دارد که در صورت معصیت این دو طلب، دو عقاب وجود دارد. ولی خوشبختانه این حرف

فرضی است و قائلین به ترتب این را نمی‌گویند و اگر این را می‌گفتند اشکال مرحوم آخوند وارد بود بلکه قائلین به ترتب می‌فرمایند امر به صلوات، معلق بر عصیان استمراری امر به ازاله است به شکلی که تا آخرین جزء تحقق صلوات ادامه پیدا کند و اگر پشیمان شد باید سریع برود ازاله را انجام بدهد. لذا یک عقاب دارد و یک تکلیف بیشتر ندارد، بله اگر گفته شود معصیت ده دقیقه اول امر ازاله، شرط فعلیت صلوات در دقیقه یازدهم است، یعنی در دقیقه یازدهم صلوات مطلق است، ازاله هم مطلق است، پس اشکال مرحوم آخوند وارد است زیرا در آن یازدهم مشمول دو طلب فعلی است و این مستلزم طلب جمع بین ضدین در آن واحد می‌کند.

بعد محقق خوئی می‌فرماید: اشتراط معصیت استمراری، مستلزم این است که اولاً شرط متاخر را قبول کنید و ثانیاً واجب معلق را تصویر کنید، یعنی مکلف الان مخاطب وجوب صلوات است به صورت وجوب فعلی و واجب استقبالی است و شرط فعلیت صلوات، قبول شرط متاخر است زیرا معصیت ازاله در لحظات متاخر، که هنوز محقق نشده است دخیل در فعلیت صلوات است و قدرت داخل واجب مهم تدریجی، از باب شرط متاخر مطرح است. فعلیت امر به صلوات در زمان تکبیره الاحرام مشروط به قدرت بر کل صلوات است که در آن اول وجود ندارد به همین خاطر است که اگر مکلفی تکبیره الاحرام نماز را گفت و بعد وفات کرد، این نماز بر او واجب نبوده است و قضا ندارد و لذا باید قدرت بر کل صلوات داشته باشد. صلوات یک مرکب تدریجی الوقوعی است که ده دقیقه طول می‌کشد و قدرتی که درون آن نیاز است به وسیله شرط متاخر حاصل می‌شود و این تکلیف تدریجی الوقوعی که مشروط به قدرت آنات بعد است از الان فعلی می‌شود و معصیت ازاله‌ای که در آنات بعد محقق شود شرط فعلیت مهمبه نحو شرط متاخر است. پس اگر کسی مثل مرحوم نائینی، شرط متاخر، را قبول نداشته باشد یا واجب معلق را قبول نداشته باشد چطور ترتب را درست می‌کند.

موضوع کلی: اقتضاء امر به شی نهی از ضد

خارج اصول حضرت استاد فرحانی (زیدعزه)

موضوع جزئی: ترتب

۹۵/۱۱/۱۶

خلاصه کلام محقق خوئی: اولاً نزاع ترتب، در واجبات آنی نیست مگر در فرض نادر و در واجبات تدریجی هم در صورتی است که معصیت آن اول شرط نباشد و اگر شرط باشد به صورت شرط مقارن است.

مقرر: حسن مهاجری